



۲۰۱۸/۰۳/۲۳

محمد ولی آریا

نگاهی به کلکینچه

قسمت اول

جناب محترم الله محمد

نوشته تان را که یکبار وبسایت وزین افغان جرمن بصورت مکمل انتشار داد، و شما باز هم آنرا در زیر عنوان دیگری تکرار کردید، و اکنون بار دیگر به وبسایت وزین آریانا افغانستان فرستادید، دیده بودم و دیدم. چون اینجانب آن متن را از یک سو محتوی یک عصبانیت بی دلیل، خلاف گوئی و بالاخره پرده پوشی و انکار هر آنچه خود گفته بودید، یافتم، لذا آنرا به قضاوت هموطنان آگاه و حق بین گذاشتم و به جواب نپرداختم، اکنون می بینم که یا شما مطالب مرا تخته مشق خوبی برای مطرح کردن خویش یافته اید و یا دلیل عندی دیگری درخاموش سازی صدای من دارید، بخصوص که در نوشته اخیر شما در کلکینچه نظریات، رگ های گردن برحجت چربیده است. بنابراین به دلیل بیگانگی خود پسندانه صحبت های کنونی تان با صحبت اصلی، نخواستم آنرا در زیر عنوان «در حاشیه یک مبحث» جای دهم. از این بیعد آن مطالب شما را که درخور پرداختن است زیر این عنوان جدید، البته جزء به جزء نه یکجا، خواهم دید.

در این قسمت صرف به دو مثال شما به مثابه «مشت نمونه خروار» اکتفا می کنم. یک - گفته بودم: ممنون هستم که با شتاب خسته کن چنانچه خود فرموده اید مطالب اینجانب را مورد بررسی قرار داده اید. گفتید: «من پالیدم تا پیداکنم که در کجا چیزی که شما در بالا نوشته اید نوشته باشم که نیافتم. این خود برای من دلیل می شود که نوشتن زیاد شما را غرض آلود، غرض غفلت خواننده بدانم که از شخصیتی مانند شما این انتظار را ندارم و نداشتم». این است متن نوشته شما در بخش نظر سنجی وبسایت وزین افغان جرمن بتاريخ هفت مارچ سال دوهزار و هجده: «بعد از عرض سلام متقابل که «چه خسته شده ام» نوشته هایم را نمره بزنم اما غرض کوتاه نمودن موضوع اینکار را می کنم».

آقای الله محمد، من کم حافظه گی شما را نادیده می گیرم؛ اما کسی که ادعای هستی شناسی دارد مگر برای ثبوت ادعایش حتی سر در گریبان آنچه خود گفته است فرو نمی کند و با آنکه خلاف گفته است که باید قانع می بود؛ اما بر خلاف، شخصیت دیگران مورد سوال قرار میدهد وحتی به سو استفاده از غفلت خواننده متهم می کند، آیا گفتار و کردار و پندارش باهم سازگار است؟

اما نیت من از تکرار گفته شما آن بود که نباید خود را به چنین زحمت غیر فوری دچار میکردید چه اگر هدف من بد و رد گفتن می بود باید آنچه را گفته بودید، شتاب نمی خواندم؛ بلکه سرسام می گفتم که از خلال آن آشکار بود. زیرا قبلاً گفته بودم که در موقع آن جواب خواهم گفت؛ اما شما اکنون به یک «استدلال پای چوبین» دیگر پرداخته اید و می گوئید: «با نوشتن زیاد یک موضوع خواننده نمی تواند مطلب اصلی و هدف اصلی یک نوشته را تعقیب کند چنانچه یکی از خوانندگان باری در مورد کتاب یا مقاله تان تحت عنوان «تکامل دموکراسی مترقی» در همین صفحه از شما سوالی یا در خواستی نمود و شما در زمینه چیزی نگاشتید».

نخست، نگاشتن مطلبی در یک کتاب به معنی توضیح و تشریح بهتر، تحقیق و تفحص بیشتر و تأمل و تفکر طولانی تر است، نه آنکه طولانی بودن موضوع باعث کم شدن موضوع باشد که در آن صورت باید کلیه کتاب های جهان صرفاً حاوی یک مقدمه می بود و بس، چنان که شما در وصف خویش گفته اید که همه چیز را از مقدمه صحبت درک کرده اید و مثال داده اید که «عاقلان را یک اشاره کافیسست». شاید برای جناب شما کافی باشد، اگر آنرا فراموش نکنید.

زیرا فراموش می کنید که دوسطر قبل گفته اید که خواننده نمی تواند در مطالب طولانی هدف اصلی و مطلب اصلی نوشته را تعقیب کند و برای ثبوت استدلال تان باز از خواننده ای که دو سال قبل در مورد نوشته من در کلکین نظر سنجی افغان جرمن سوالی کرده بود و من در جواب چیزی نه نگاشته بودم تذکر داده اید، که نشان می دهد خواننده محترم نه چیزی را فراموش کرده بود و نه هدف اصلی نوشته را اشتباه کرده بود بلکه دانسته بود و سوال کرده بود. آنکه در این میان مرتکب اشتباه شده بود این نویسنده بوده که چون نوشته «تکامل دموکراسی مترقی» در وبسایت وزین آریانا افغانستان منتشر شده بود، این نویسنده فکر نمی کردم که خواننده محترمی در کلکین نظر سنجی و بسایت وزین افغان جرمن، سوالی کرده باشد که از این

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پاڼوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

سهل انگاری، اگر واقعیت داشته باشد، از خواننده محترم معذرت می‌خواهم که سوال شانرا در موقع آن ندیده ام؛ اما اکنون جداً حاضرم که اگر سوال به خاطر شان مانده باشد به آن صمیمانه بپردازم.

ثانیاً، اگر نوشته‌هایی بصورت مسلسل نشر می‌شود و هنوز در مقدمه است، بهتر است نقاط نظر خود را با شکیبائی یادداشت کنیم تا اگر در متن نوشته به آنها جواب گفته نشده، آنرا در اخیر مطرح کنیم. اگر تشویشی از فراموشی مطالب توسط خوانندگان داریم، وجود آرشیف‌ها در ویسایت‌ها که گردانندگان زحمتکش آن، رنج ثبت و حفظ آنرا متقبل می‌شوند، برای همین دلیل مراجعه به گذشته است که اگر کسی خواهان دانستن بیشتر موضوع، نسبت به دیالاگ (بگومگویی) آخری است، می‌تواند به آنجا مراجعه کند.

و اما اگر شما دل‌پری از من، و یا نیت مخاصمانه‌ای با باور مندی‌های من، بهر دلیلی که هست نداشته‌اید، چگونه یک سو تفاهم دو سال قبل مرا بخاطر دارید؛ ولی مطالبی را که دو هفته پیش و یا دوسطر قبل خود نگاشته‌اید فراموش کرده‌اید، که با وجود آن مرا به غرض ورزی متهم کردن بی‌انصافی نیست؟

دو- گفته بودید: «که ما چون حجره خون در بدن قادر به فهم حقیقت بدن نیستیم». من نوشتم: اگرچه بین حجره خون و انسان متفکر و عاقل و کشف تفاوت است؛ با آنها سوال اساسی آن است که شما چگونه این حقیقت را کشف کردید.

در جواب نوشتید: «من مثال حجره خون را غرض تفهیم شما ذکر کرده‌ام و آنرا با موجودیت ما انسان‌ها در روی زمین در تمام هستی به حیث جزآن که کل را نمی‌تواند ببیند ذکر کرده‌ام نه اینکه حجره خون را با انسان متفکر مقایسه کرده باشم. شما ادامه می‌دهید: «چیزی که من فکر کرده‌ام تصادفاً در افکار ماکس پلانک هم دیدم که گفته است».

(در این جا (نویسنده) می‌خواهم از خوانندگان معذرت بخواهم که کمپیوتر اینجانب نوشته لاتین را در داخل نوشته دری، مختل و بی‌جا می‌کند بنابراین می‌خواهم متن انگلیسی نوشته آقای الله محمد را در مضمون خودش مطالعه کنید و در اینجا صرف ترجمه آنرا که توسط خودشان صورت گرفته کاپی می‌کنم {

ترجمه آقای الله محمد از نوشته ماکس پلانک: «علم ساینس نمی‌تواند «راز» طبیعت را حل نماید، زیرا در تحلیل آخری ما انسان‌ها خود جزء این «راز» هستیم که آنرا می‌خواهیم حل کنیم».

و می‌افزاید که: «اینکه شما افکار مرا به ریشخند گرفته‌اید که من حجره خون را با انسان متفکر مقایسه کرده‌ام سطح دانش تان را در همین ساحه نمایان نموده است».

نخست از امانت داری شما در ترجمه آغاز می‌کنم که شما گفته‌اید که «علم ساینس نمی‌تواند راز طبیعت را حل نماید» اما آنچه را بهترین و اساسی‌ترین بنیاد این گفتار است قصداً حذف کرده‌اید و آن کلمه «آلتمت» (نهائی) است که قبل از کلمه «راز» آمده است یعنی جمله چنین است: ساینس نمی‌تواند راز نهائی طبیعت را حل کند.

ما می‌بینیم که کشیدن یک کلمه «نهائی» در حقیقت دانشمند بزرگ «کوانتوم فزیک» را به یاهو گویی متهم می‌سازد، زیرا او که خود یکی از مهم‌ترین علمای فزیک نظری است، اگر بگوید که ساینس راز طبیعت را حل کرده نمی‌تواند، بدین معنی است که بگوید، دانش او عبث و بیهوده است، زیرا هیچ راز حقیقی را نمی‌تواند حل و کشف کند. اینکه چرا شما کلمه نهائی را حذف کرده‌اید برای آن است که اشتباه خود را وقتی می‌گوید که ما چون حجره خون در بدن قادر به درک بدن نیستیم، به کرسی بنشانید.

اما جالبتر آن است که متن انگلیسی را بر خلاف معمول کاپی کرده‌اید و ترجمه مطابق میل خود را در پای آن درج نموده‌اید زیرا همه کس می‌داند که وقتی ترجمه‌ای به زبان مادری پیش کش شود کسی متنی بزبان دیگر را نمی‌خواند و هرگاه کسی متوجه نشد سخن شما به اثبات رسیده است و اگر متوجه شد بگویند که انگلیسی آنرا هم درج کرده بودم تا باعث اعتبار گردد، درحالیکه همه نویسندگان وقتی مطلبی را از منابع خارجی ترجمه می‌کنند اصل آنرا درج نمی‌کنند زیرا ترجمه را امانت کارانه انجام می‌دهند.

این را به خاطر آن تذکار دادم تا آئینه‌ای را جلو تان بگذارم. زیرا هر جایی که منطق شما کوتاهی کرده است، منطق مرا» رندانه «خوانده‌اید تا آنرا در اذهان تخفیف دهید و بعداً همان نیت پنهان خود را زیر اصطلاح «بگیرش که نگیرد ترا» به من وصله ناجور زده‌اید.

اما وقتی ماکس پلانک از «راز نهائی» می‌گوید این همان حقیقت نهائی خلقت است. که چون ما جزء این طبیعت هستیم و عقل و ذهن و علم ما صرفاً در همین حدود است. راز نهائی طبیعت، که همان راز خلقت است، که در حیطه طبیعت و یا عقل ما نیست، بنابراین ما به شناخت آن موفق نخواهیم شد این بدان معنی نیست که شما می‌گویند که چون «ما انسان‌ها در روی زمین در تمام هستی به حیث جزء آن کل را نمی‌توانیم ببینیم» یعنی ما به مثابه جزء یک چیز، قادر به درک کل آن چیز نیستیم، که باز هم باید بگویم که انسان یک جزء آگاه و خردمند و جست‌وجوگر و کشف و محقق در این کل است نه یک جزء بی‌جان و نادان و فاقد تعقل، که تمام تلاش انسان چه دینی چه فلسفی و چه علمی برای درک همین کل است که وقتی شما از ماشینی در سویس برای شناخت حقیقت اتم حرف می‌زنید این همان تلاش برای درک اجزای هستی است که ما را به طرف شناخت کل می‌برد.

د پاپو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

و اگر پلانک می گوید که ما خود این راز هستیم، هدفش آن نیست ما هیچ نمی توانیم وجود خود را درک کنیم، زیرا ما می بینیم که امروز دانش طب چنان است که هم وجود را می بیند و هم وظایف آنرا می شناسد و به همین سان دانش روان شناسی می تواند کشف کند که انسانها دارای چه کرکتر هستند و فردا شاید علم قادر به کشف چگونگی فعالیت دماغ گردد. در طبیعت دیروز انسان ها از دیدن ستاره ها به یافتن کهکشان ها رسیدند، اما امروز تیلسکوپ هیل کشف کرد که این ستاره هائی که ما می بینیم اکثر آنها خود کهکشان هائی اند که حاوی میلیون ها ستاره اند و بعداً بر اساس محاسبات « استرو فزیکس » دریافتند که در فضای قابل قیاس چندین بلیون کهکشان وجود دارد. آیا صد سال و یا چند نسل بعد انسان ها واجد چه دانشی خواهند بود؟ بنابراین وقتی پلانک از راز نهائی صحبت می کند، از زار وجود طبیعت و انسان نمی گوید بلکه از راز خلقت و دلیل خلقت و نتیجه خلقت و حیات و ممانت صحبت می کند چه وقتی انسان در خویش و در طبیعت خویش می نگرند، می بینند که این هستی محیرالعقول با این همه کمال و انسجام و بستگی و توازن و تعادل و پیچیدگی معقول و منطقی چسان آمده و چگونه کمال یافته و چرا آمده است و به کجا می رود. این همان سوال و راز نهائی است که تا کنون صرفاً دین با درک والهام و مکاشفه و وحی به بصورت قسمی به جواب آن می پردازد.

این همان مقوله ایست که «کانت» با تحلیل فلسفی بدان میرسد که ما در داخل یک جهان فیزیکی زندگی می کنیم که دانش ما از تفکر و شناخت و تجربه ما در طبیعت می آید، لذا ذهن و عقل ما نمی تواند آنچه را در ماورای طبیعت هست درک کند، بنابراین تفکر و تحلیل ذهنی در ماورای طبیعت ناممکن است و چون ناممکن است لذا فلاسفه نباید به « ماوراء الطبیعه » بپردازند. چنانچه وقتی کانت چنین گفت، موجی از موافقت و مخالفت فلسفی براه افتاد و کوشیدند دیوار منطق کانت را فرو ریزند به همین دلیل است که تأثیر کانت را در اکثر فلاسفه، بعد از او می یابیم.

اینکه ماکس پلانک می گوید ما قادر به کشف زار نهائی طبیعت نیستیم هدفش آن نیست که از کشف حقایق تا جای ممکن دست بردارد بلکه او می خواهد حقایقی را از خلال واقعیت هائی موجود و ملموس که جزئی از یک کل هستند تا جای ممکن کشف کند و اگر بالاخره به این ایقان رسیده است که راز نهائی ای وجود دارد معنی آن یک رمز معقول و اندیشیده است که اندیشنده ای دارد، نه آنکه یک راز خود ساخته و خود بافته تصادفی باشد که چون معجون و مرکب نا آگاه و سرگردان و بی ریخت به میان آمده باشد که باعث گردد هیچ کس آنرا نشناسد. بلکه راز ماکس پلانک همان راز منطقی و معقول است که هستی ای چنین متعادل و متوازن را پرداخته است و چون ما جزء این راز متوازن و متعادل و منطقی هستیم، لذا ما نمی توانیم در محدوده این توازن و تعادل منطقی، در ماورای آن به تفکر بپردازیم. لهذا وقتی این نویسنده می گوید که انسان عاقل چون حجره کوچک فاقد تعقل نیست بلکه می تواند حقیقت های دور و پیش خود و یا طبیعت را بیابد. نمی دانم کجای این سخن برای تمسخر شما بود، این یک سخن کاملاً جدی است که اگر مثال خود شما برایتان اکنون خنده دار جلوه می کند، عامل آن من نیستم.

گفتار شما هیچ سر نخی بدست نمی دهد. در جوابیه قبلی گفتم که من ندانستم شما از چه دیدگاه و پایگاه فکری برخوردار هستید، زیرا شما از هستی و طبیعت و کل، که حقیقت هستند، حرف می زنید، چنان فهمیده می شود که این مفاهیم نزد شما کمی و عینی و مادی هستند. که حقیقت آن در خودش است؛ در حالیکه حقیقت یک مفهوم کمی و مادی نیست بلکه یک برداشت کیفی و ذهنی است از پدیده های عینی. هرگاه ما منحیث جزئی از هستی به حقایقی رسیده ایم، این همان حقایق جزئی است که علم و فلسفه می کوشد به کل آن برسد، و این اجزای عینی را ذهن ما منیحت یک حقیقت یافته است و حال اگر شما می گوئید که یک هستی کلی ای وجود دارد، که خودش حقیقت است، ما میدانیم که این هستی کلی، خود به شناخت خود، قادر نیست تا زمانیکه حقیقت آن در یک ذهن در آید و یا از یک ذهن آمده باشد، و این همان ذهن و اندیشه ای است که حقیقت نهائی را میداند زیرا خود آنرا خلق کرده است. بنابراین فهم این حقیقت نهائی، در ذهن و نزد گرداننده این هستی است. تا روزی که خود فقل این گنجینه راز را برای ما باز کند، و آن روزی خواهد بود که نه با استنباط و استنتاج و تحلیل و مشاهده عرضی؛ بلکه به یقین راستین و نهائی و جوهری بدانیم که این راز را، راز دانی پرداخته است.

حال سوال پیدا می شود که آیا نزد شما این طبیعت و کل، که هستی را می سازند، و این هستی خودش حقیقتی است و زمانی که شما از آن حقیقت حرف می زنید؛ مگر این حقیقت در ذهن شما نیست، پس شما چگونه یافته اید که این هستی یک حقیقت است. این بود که از شما پرسیدم، که هستی هست و خودش حقیقت است، مگر شما چگونه این حقیقت آرا یافته اید؟. حال ما باید بدانیم که شما این برداشت را از «اگزستانسیالیسم» (هستی گرایی) فلسفی گرفته اید یا حقیقت و واقعیت را از ماتریالیسم دیالکتیک اخذ کرده اید و یا این برداشت های شما از تفکرات فلسفی ایدیالیستی آمده است و یا آنرا مستقیماً از احکام دینی گرفته اید. تا بدانیم که با چه تفکری مواجه هستیم.

چنانچه بعضاً به این اندیشه می افتم که مبدا ما هر دو یک چیز را با دو عبارت مختلف می گوئیم. بنابراین سوال دوم آن است که آیا به نظر شما یک «حقیقت» و یا «راز» نهائی وجود دارد و یا باید داشته باشد یا نه، یا آنکه یک هستی است و همان حقیقت است و بس؟.

اما قبل از آنکه به مطالب بعدی بپردازم از شما می خواهم که به عوض جست و جوی مجال صحبت مصرانه در گفتار دیگران، بهتر است خود شما افکار و عقاید و یا اندوخته های خود را در طی مضامین و نوشته های مفصل و منسجم ارائه کنید تا همه بدانند که کی، چی، و از کجا می گوید.

پایان قسمت اول

د پانوی شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولئ